**درس خارج اصول استاد معظم حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030830**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر کلمۀ یکره بود، یک نکته‌ای در مورد یکره عرض کنم، ما در مورد کلمۀ یحب عرض می‌کردیم که مفهوم یحب ازش استحباب، رجحان عمل استفاده می‌شود و اگر در جایی این رجحان عمل اطلاق قضیه اقتضا می‌کند واجب هم نباشد صرف رجحان باشد.

در مورد لا یحب عرض می‌کردیم که ازش حرمت استفاده می‌شود. توضیح دادیم اینکه از یحب استحباب و رجحان استفاده می‌شود نه به جهت این هست که کلمۀ حُبّ و محبوبیت وضعا دال بر محبوبیتی هست که در خصوص مستحبات و واجبات هست. چون عرض کردیم که در مورد مکروهات و مباحات هم یک نوع محبتی در مورد اینها وجود دارد، چون نوعا اینجور نیست که مثلا شیءای که مباح شده به خاطر اینکه نه جهات حُسن داشته نه جهات بُغض، نه، هم جهات حُسن دارد هم جهات بغض هم جهات قبح، و این جهات حسن و قبح با همدیگر تعارض کردند، تزاحم کردند و اباحه را نتیجه دادند. عرض کردیم حتی در مورد محرمات مسلم هم مثل شرب خمر و میسر آیۀ قرآن می‌گوید «فيهِما إِثْمٌ كَبيرٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ إِثْمُهُما أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما»، نفع تصویر کرده. بنابراین محبتی که معنای لغوی‌اش، معنای وضعی‌اش در موارد مکروه، در موارد مباح وجود دارد، پس چطور هست که وقتی اگر بگوییم خدا این شیء را دوست دارد، این شیء محبوب خداست بیشتر از این استفاده می‌شود؟ ما عرض کردیم که اطلاق قضیه اقتضا می‌کند که این محبتی که در مورد یک فعلی ثابت هست محبت غالبه باشد، محبت مغلوبه‌ای که اباحه را به دنبال بیاورد یا اینقدر مغلوب باشد که آن کراهت و آن بغض غالب باشد و حرمت یا کراهت اصطلاحی را به دنبال بیاورد آنها خلاف اطلاق دلیل هست.

ولی در لا یحب آن یحبی که نفی شده هست یعنی منفی هست، آن یحب همان معنای لغوی‌اش است نه معنای اطلاقی‌اش. این توضیح را دادم که مصبّ اطلاق اسناد جمله است، در جملۀ منفی ما دو تا اسناد نداریم، اسناد ما در نفی است نه اسناد ما در منفی. مصب اطلاق در جملۀ مثبت خود آن حب است، مصب اطلاق در جملۀ منفی نفی الحب است نه خود حب، حب دیگر مصب اطلاق نیست، و حب به همان معنای لغوی خودش هست که لا یحب الله یعنی هیچ‌گونه حبی که مؤثر در حکم باشد این وجود ندارد، چه حبی که در موارد کراهت، یعنی حبی که در موارد کراهت هست، و حبی که در موارد اباحۀ به معنای اخص هست آن هم به وسیلۀ لایی که بر سر یحب آمده نفی می‌شود. ولی در یحب اطلاق اقتضا می‌کند که مراد از یحب چیزی بیشتر از آن اصل حب وضعی باشد و آن حب غیر غالبه، چون اگر قرار بود شارع مقدس غیر از این محبت در مورد فعل ما بغضی هم وجود دارد باید آن را ذکر می‌کرد. سکوت از ذکر اینکه در کنار این محبت یک شیء دیگر مؤثر در حکم وجود دارد اقتضا می‌کند آن چیزی که در ثبوت حکم مؤثر هست فقط محبت باشد.

بنابر این یکره با لا یحب فرق دارد. لا یحب ظهور در حرمت دارد ولی یکره ظهور در حرمت ندارد به دلیل اینکه یکره خودش جملۀ اثباتی است نه جملۀ نه سلبی. یکره جملۀ اثباتی است یعنی آن کراهت را می‌خواهد اثبات کند، البته این کراهت آن اطلاقی که در مورد یحب گفتیم که ازش اقتضا می‌کند که این کراهت کراهت غالبه باشد نه مغلوبه آن هم می‌آید، چون گفتیم در موارد مستحب هم احیانا ممکن است یک کراهتی باشد ولی جهات حب و بغض هر دو باشند، ولی جهات حبش اینقدر زیاد باشد که غالب باشد بر جهات بغض. حتی در واجبات هم. واجبات احیانا حب و بغض با هم قاتی است، فرض کنید مرض قند گرفته بنده خدا پایش سیاه شده، پا را باید قطع کنند برای اینکه آن سیاهی و فساد لحم سرایت نکند به سایر اعضا. ما اینجا هم حب داریم نسبت به این کار آن حب حس نفس، هم بغض داریم به دلیل اینکه بالأخره باید قطع بشود دیگر. خیلی وقت‌ها افعال درش هم حب وجود دارد، حتی در واجبات، هم حب وجود دارد هم بغض وجود دارد، ولی آن حکم تابع آن ملاک غالبه هست. ما در مورد حب معنایش این است که این محبت یک بغضی که بر حب بچربد وجود ندارد، یا بغضی که جلوی تأثیر حب در حکم را بگیرد وجود ندارد، اطلاق اقتضا می‌کند که حب غالب هست که نتیجۀ حب غالب یا استحباب یا وجوب. حالا از جهتی که می‌گفتیم احیانا از ناحیۀ دیگر اگر قرینه‌ای نباشد استحباب هم ازش استفاده می‌شود.

در مورد کراهت هم شبیه همین است، این کراهت غالبه است، کراهت غالبه چون اگر قرار بود یک مصلحتی وجود داشته باشد که منشأ حب هم باشد باید آن را ذکر می‌کرد که فقط یکره را ذکر کرده اطلاق قضیه اقتضا می‌کند و سکوت از ذکر محبت اقتضا می‌کند که این محبت محبت صرفه است، بنابراین با مسئلۀ خمر فرق دارد. در مسئلۀ خمر ولو محبت را ذکر کرده ولی هر دو را ذکر کرده، هم محبت را هم مفسده و هر دو را ذکر کرده، نتیجه‌گیری‌اش هم گفته، گفته اثمهما اکبر من نفعهما که از چیزهای دیگر استفاده می‌شود که این اکبر بودنش به مقداری هست که منشأ حکم تحریمی شده.

بنابراین بین یکره و لا یحب فرق است. لا یحب ظهور در حرمت دارد، یکره ظهور در جامع دارد، البته این ظهور در جامع احیانا در بعضی موارد ازش حرمت هم استفاده می‌شود آن نیاز به قرائن خارجیه دارد که توضیحاتش در جلسۀ قبل گذشت.

همۀ این بحث‌هایی که ما کردیم در مورد یُکره به صیغۀ مجهول بود که ظاهر یُکره به صیغۀ مجهول این است که فاعل مجهول این جمله خداوند است، شریعت است. یعنی خداوند یُکره فلان شیء، یعنی یَکره الله هذا الفعل. فاعلش خداوند است، ظاهرا اینجوری است.

ولی اگر ما یَکره را که به امام و پیغمبر و امثال اینها نسبت می‌دهیم آن یک بحث جدای دیگری دارد که یک قدری شاید بحثش فرق کند. ما در بحث یحب هم عرض کردیم که بین یحب الله و لا یحب الله و یحب الامام یا لا یحب الامام فرق است، آن بحث‌هایش گذشت.

در بحث کراهت هم جایی که به نحو معلوم باشد این باید بحث جداگانه‌ای در موردش مطرح بشود.

در موارد استعمال این واژه که آدم مراجعه می‌کند به نظر می‌رسد هم در موارد کراهت زیاد استعمال شده،‌هم در موارد حرمت استعمال شده، یک موردش را که خیلی مورد مهمی هم هست این را عرض کنم، در کافی، جلد ۵، صفحۀ ۱۸۸ این روایت هست:

«عَنْ سَيْفٍ التَّمَّارِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي بَصِيرٍ أُحِبُّ أَنْ تَسْأَلَ- أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ اسْتَبْدَلَ قَوْصَرَتَيْنِ فِيهِمَا»

قوصرة، وعاع من قصب یعمل للتمر.

یک ظرف نی هست که برای تمر مورد استفاده می‌گیرد، خرماها را توش قرار می‌دهند.

«عَنْ رَجُلٍ اسْتَبْدَلَ قَوْصَرَتَيْنِ فِيهِمَا بُسْرٌ مَطْبُوخٌ»

خرمای مطبوخ هست.

«بِقَوْصَرَةٍ فِيهَا تَمْرٌ مُشَقَّقٌ»

نمی‌دانم «بُسْرٌ مَطْبُوخٌ» فکر می‌کنم مراد پخته یعنی آن مراحل نهایی کاملا رسیده. مشقق را معنا می‌کند که زرد شده یا سرخ شده.

**شاگرد:** کافی دارد ما اخرج نواته، در مورد مشقق

**استاد:** نه اینجا قال فی النهایة نهی عن بیع التمر حتی. البته اینجا در مرآة العقول این در پاورقی از مرآة که نقل می‌کند.

مرآة العقول می‌گوید: «لعلّ المراد بالمشقّق ما اخرجت نواته»

یعنی هسته درآمده. چون هسته در آمده است ارزشمندتر هست. می‌گوید یک خرمای هسته در نیامده دو تا ظرف خرمای هسته در نیامده را با یک دانه ظرف خرمای هسته در آمده با همدیگر بدل می‌کند.

ایشان می‌گوید:

«كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام يَكْرَهُ أَنْ يَسْتَبْدِلَ وَسْقاً»

می‌گوید الوسق ستون ساعا. شصت ساع را یک وسق می‌گویند. در نصاب زکات خمسة اوساق هست که سیصد ساق می‌شود. او حمل بئیر. در مورد وسق.

«كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام يَكْرَهُ أَنْ يَسْتَبْدِلَ وَسْقاً مِنْ تَمْرِ الْمَدِينَةِ بِوَسْقَيْنِ مِنْ تَمْرِ خَيْبَرَ لِأَنَّ تَمْرَ الْمَدِينَةِ أَدْوَنُهُمَا وَ لَمْ يَكُنْ عَلِيٌّ علیه السلام يَكْرَهُ الْحَلَالَ.»

می‌گوید اگر دو تا چیزی باشد که ولو قیمت‌هایشان قیمت‌هایشان متفاوت باشد در ربا این بحث هست، انسان اضافه بگیرد به خاطر اینکه قیمت یک چیز، جنس بهتر باشد. جنس بهتر کافی نیست برای اینکه مقدار کم از جنس بهتر را با مقدار زیاد از جنس پست‌تر. در ربا این هم هست.

«وَ لَمْ يَكُنْ عَلِيٌّ علیه السلام يَكْرَهُ الْحَلَالَ.»

اینجا بحث روایت این بود. روایت کامل این بود:

«قُلْتُ لِأَبِي بَصِيرٍ أُحِبُّ أَنْ تَسْأَلَ- أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ اسْتَبْدَلَ قَوْصَرَتَيْنِ فِيهِمَا بُسْرٌ مَطْبُوخٌ بِقَوْصَرَةٍ فِيهَا تَمْرٌ مُشَقَّقٌ»

خرمای رسیده در یکی‌اش هست، یکی‌اش خرمای هسته گرفته. خرمای هسته گرفته چون ممتازتر است یک دانه قوصره می‌دهد، دو تا قوصره بصره مطبوخ تحویل می‌گیرد. امام علیه السلام می‌خواهند بگویند که:

«قَالَ فَسَأَلَهُ أَبُو بَصِيرٍ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ علیه السلام هَذَا مَكْرُوهٌ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ وَ لِمَ يُكْرَهُ فَقَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام يَكْرَهُ أَنْ يَسْتَبْدِلَ وَسْقاً مِنْ تَمْرِ الْمَدِينَةِ بِوَسْقَيْنِ مِنْ تَمْرِ خَيْبَرَ لِأَنَّ تَمْرَ الْمَدِينَةِ أَدْوَنُهُمَا وَ لَمْ يَكُنْ عَلِيٌّ علیه السلام يَكْرَهُ الْحَلَالَ.»

در واقع دلیل اثباتی‌اش را امام علیه السلام بیان کرده نه نکتۀ ثبوتی‌اش را. حالا نکتۀ ثبوتی بحث رباست. ولی دلیل اثباتی این مطلب این است که امیر المؤمنین این مطلب را کراهت داشت.

اینجا یکره حتما به معنای حرام هست، یعنی لم یکن علی علیه السلام یحرم الحلال. نه یکره به معنای جامع ما هست. چون قطعا امیر المؤمنین علیه السلام نسبت به حلالی که مکروه باشد، کراهت اصطلاحی دارد. یا اینجا حلال مراد، حلال یا باید حلال را حلال به معنای اخص بگیریم در مقابل مکروه و امثال اینها که آن بعید است. حلال ظاهرش در مقابل حرمت هست یعنی غیر محرم. آن وقت یکره ظاهرش این هست که این یکره به معنای محرم دانستن، کراهت تحریم امثال اینها. اینجا کراهت، چون قطعا نسبت به امر مکروه کراهت تنزیهی داشته حضرت علی، آن چیزی که حضرت علی نسبت به حلال تنزیهی، چون حلال فرض این است که به معنای ضد حرام است، مکروه‌ها را هم شامل می‌شود، نسبت به حلالی که مکروه تنزیهی باشد حضرت علی قطعا کراهت تنزیهیه داشت. پس این کراهت اینجا کراهت تحریمیه هست. هذا مکروه هم مراد اینجا حرام بودن و امثال اینها هست.

اصل بحث به نظر می‌رسد چون اینها داخل در بحث ربا هست و ربا در آیات قرآن گفته که زیاده گرفتن حرام است، اصل این روایت در واقع امام صادق علیه السلام استدلال بر اینکه، چرا به آیۀ قرآن استدلال نشده؟ آیۀ قرآن «أَحَلَّ اللّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا»، ربا را حرام کرده. چرا به آیۀ قرآن استدلال نشده؟ چون آیۀ قرآن خیلی روشن نیست که ربا به چی صدق می‌کند. آیا ربا زیاده‌ای که از جهت قیمت بازاری زیادی تلقی نمی‌شود آن هم ربا هست یا ربا نیست، آن را به آیۀ قرآن که نمی‌شود تمسک کرد. حضرت به فعل حضرت امیر سلام الله علیه تمسک می‌کند و می‌خواهد بگوید فعل حضرت امیر صلوات الله علیه تفسیر آیۀ قرآن است، این را می‌خواهم عرض کنم، اینکه اینجا چون یک مشکلی در این روایت هست آن مشکل این است که اینجا در مقام زجر است، در مقام زجر با کلمۀ مکروه را به چه وجه امام صادق، ما عرض کردیم به کار بردن واژۀ مکروه در جایی که در مقام بیان زجر هست درست نیست. واژۀ مکروه را در جایی که حکم تحریمی است و در مقام زجر هست صحیح نیست. ما می‌خواهیم عرض کنیم نه در مقام زجر نیست، اصل زجر به آیۀ قرآن استفاده شده، چون این را مصداق ربا می‌خواهد قرار بدهد. آیۀ قرآن ربا را حرام کرده، امام علیه السلام این مثال را داخل در مصداق ربا قرار داده و دلیل بر اینکه داخل در مصداق ربا قرار داده هم فعل امیر المؤمنین است. که امیر المؤمنین علیه السلام، یا به تعبیر دیگر اینجوری تعبیر بکنم آن این است که نکتۀ خاصی در این مورد نبوده الا اینکه داخل در ربا باشد، بحث اینکه این دو برابر این یک برابر امثال اینها این ازش استفاده می‌شود اینکه امیر المؤمنین می‌گفته که استبدال وسقا من تمر المدینة با وسقین من تمر خیبر به دلیل اینکه تمر خیبر

**شاگرد:** آن هم اجودهما بعضی محشیین گفتند.

**استاد:** آن هم اجودهما گفتند. این ادونهما هست. «الصواب: أجودهما، مكان أدونهما ... كما في التهذيب، أو وسقين من تمر المدينة بوسق من تمر خيبر ».

این یک قدری در نقل اشتباه شده. حالا غرضم آن بحث فقه الحدیثی‌اش بماند. به نظر می‌رسد که این روایت منافاتی ندارد، در اینجا کراهت قطعا به معنای حرمت به کار رفته، ولی آیا این منافات دارد با عرض ما که می‌گفتیم کراهت در مقام به معنای حرمت تنها در جایی مصحح دارد که اصل حکم مسلم باشد، تطبیق حکم بر مورد، در مورد متعلق حکم، مخاطب حکم، علت حکم و نکات دیگری که مربوط به حکم هست. اینجا هم همین است. اصل حکم بحث رباست، امام علیه السلام می‌خواهد ربایی را که محرم هست تطبیق بکند بر جایی که طرفین معامله یکی‌شان اضافه بر دیگری دارد، آنکه اضافه دارد جنس پست‌تر هست نسبت به آن چیزی که اضافه ندارد.

**شاگرد:** قذارت نباید بینشان باشد؟ یعنی قذارتی لازم نیست بینشان باشد که این ناظر به آن؟

**استاد:** این پیداست که ناظر به آن است چون بحث اصلا بحثی که اینجا مطرح هست.

**شاگرد:** شباهت به ربا مثلا مکروه می‌شود، شبیه به ربا است.

**استاد:** نه.

**شاگرد:** خیلی روشن نیست این ناظر به این باشد داخل در همان حکم است.

**استاد:** نه ظاهرش این است که می‌خواهد همان را بگوید، بگوییم به خاطر شباهت به آن حکم بخواهیم. علی ای تقدیر در مقام این هست که تفسیر می‌خواهد بکند ربای در آیۀ شریفه را که ربا به این شکل هست. همچنین در روایت بعدی:

«كَانَ عَلِيٌّ - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ- يَكْرَهُ أَنْ يَسْتَبْدِلَ وَسْقاً مِنْ تَمْرِ خَيْبَرَ بِوَسْقَيْنِ مِنْ تَمْرِ الْمَدِينَةِ؛ لِأَنَّ تَمْرَ خَيْبَرَ أَجْوَدُهُمَا»‌

اصلا اینها فضا فضای این هست که بحث ربا را تصویر کنیم. روایت‌های متعددی در این بحث ما داریم، فقط این روایت هم نیست شما سایر روایت‌ها را در نظر بگیرید که حتی در روایات حنطه و شعیر اصل واحد تلقی شده. حنطه و شعیر قیمت‌هایش خیلی فرق دارد. البته الآن یک مقدار شعیر گران است ولی آن موقع‌ها شعیر قیمتش کاملا نازل‌تر از حنطه بوده، ولی اینها شیء واحد تلقی شده به قیمت ملاحظه نمی‌شود در بحث ربا و امثال اینها. همین مفهوم را اینجاها مطرح هست و امام علیه السلام آن را خواسته تطبیق کند.

**شاگرد:** امیر المؤمنین لم یکن یکره الحلال آن کراهت تکوینی نیست؟

**استاد:** کراهت تکوینی است ولی مراد از کراهت تکوینی حضرت علی علیه السلام نسبت به حلال، حلال به معنای ضد حرام است، یکی از مصادیق حرام کراهت اصطلاحی است، نسبت به کراهت اصطلاحی حضرت امیر قطعا کراهت تکوینی تنزیهیه داشته. آن چیزی که نسبت به مکروه اصطلاحی نداشته کراهت به معنای تحریمیه است.

روایت‌های دیگری که ما داریم مثلا در محاسن هست، من حالا مواردی که با کان یکره هست اینها را یک مقداری‌اش را یادداشت کردم، در محاسن هست:

«كَانَ عَلِيٌّ علیه السلام يَكْرَهُ إِدْمَانَ اللَّحْمِ وَ يَقُولُ إِنَّ لَهُ ضَرَاوَةً كَضَرَاوَةِ الْخَمْرِ»

«كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْرَهُ التَّشْرِيمَ فِي الْأُذُنِ وَ الْخَرْمَ»

تشریم می‌گوید تشقیق، خرم یعنی در اذن، در فی الاذان و الخرم، می‌گوید اینکه گوش‌های حیوانات را سوراخ کنند، خَرْم، خَرْم هم به معنای سوراخ کردن و امثال اینهاست.

«وَ لَا يَرَى بَأْساً إِنْ كَانَ ثُقِبَ فِي مَوْضِعِ الْوَسم.»

اینجا ظاهر یکره به قرینۀ مقابلۀ با وسم حرمت است. و بعید هم نیست این حرام باشد حالا خیلی روشن نیست که حرام نباشد.

کان علی یکره ان یجلل التمر.

اینکه حضرت علی کراهت داشته ان یجلل التمر.

جلّ یعنی خرما را پوشش قرار بدهد. ظاهرا می‌خواهد بگوید که. دخل امیر المؤمنین علیه السلام سوق التمارین فاذا امرأة قائمة ؟؟؟ و هی

«دَخَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام سُوقَ التَّمَّارِينَ فَإِذَا امْرَأَةٌ قَائِمَةٌ تَبْكِي وَ هِيَ تُخَاصِمُ رَجُلًا تَمَّاراً فَقَالَ لَهَا مَا لَكِ قَالَتْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اشْتَرَيْتُ مِنْ هَذَا تَمْراً بِدِرْهَمٍ فَخَرَجَ أَسْفَلُهُ رَدِيّاً لَيْسَ مِثْلَ الَّذِي رَأَيْتُ قَالَ فَقَالَ لَهُ رُدَّ عَلَيْهَا فَأَبَى»

گفتش که این را پس بگیر.

«حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثاً فَأَبَى فَعَلَاهُ بِالدِّرَّةِ»

حضرت تازیانه‌اش را بالا آورد.

«حَتَّى رَدَّ عَلَيْهَا وَ كَانَ عَلِيٌّ علیه السلام يَكْرَهُ أَنْ يُجَلَّلَ التَّمْرُ.»

اینکه خرما را انسان بهتر از آنی که، تجلیل یعنی پوشاندن، جلّلنی بسترک، یعنی من را با، در دعای ابوحمزۀ ثمالی جللنی بسترک من را بپوشان. اینکه می‌گوید خرما را در پوشش قرار بده. البته در پاورقی هم مرحوم، لعل الکراهة فیه بمعنی الحرمة که همینجور هم هست. که ظاهرش همین حرمت هست. اینها خیلی وقت‌ها قرائن مقامیه‌ای که وجود دارد که اینجا در مقام بیان این جهت هست که این کار کار نادرستی هست و در مقام بیان نادرست بودن این کار هست. ولی بعضی جاها هست ازش استفادۀ کراهت می‌شود، به احتمال زیاد کراهت هست. مواردی که:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ كَانَ يَكْرَهُ الْقَزَعَ فِي رُءُوسِ الصِّبْيَانِ»

**شاگرد:** از مواردی که به امام اسناد داده می‌شود اینها همه کراهت تکوینی نیستند؟

**استاد:** بله، کراهت تکوینی است، بحث سر آن نیست، بحث سر این است که این کراهت. حالا ممکن است کراهت تکوینی باشد ممکن است کراهت تشریعی باشد، آن را من اصرار ندارم که حتما. ولی بحث سر این هست که کراهت تکوینی در حد حرمت؟ یا کراهت تکوینی در حد. چون خود آن کراهت تکوینی هم دو مرحله دارد.

**شاگرد:** به هر حال برای بیان زجر نیستش که حکایت.

**استاد:** نه طبیعتا این تحلیل برای حکم است دیگر. تحلیل برای این هست که این کار کار نادرستی هست، چون حضرت علی علیه السلام این کار را کراهت داشت، کراهت داشت آن کار نادرستی است یعنی حرام است، چون حضرت علی کراهة حرمةٍ داشت یا کراهة تنزیهٍ؟ خود کراهت تکوینی هم مراتب دارد. کراهت تکوینی به مرتبۀ حرمت یا کراهت به مرحلۀ چیز.

کراهة القنازع، یک بابی در کافی هست، کراهة القنازع.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ كَانَ يَكْرَهُ الْقَزَعَ فِي رُءُوسِ الصِّبْيَانِ وَ ذَكَرَ أَنَّ الْقَزَعَ أَنْ يُحْلَقَ الرَّأْسُ إِلَّا قَلِيلًا وَ يُتْرَكَ وَسَطُ الرَّأْسِ يُسَمَّى الْقَزَعَةَ.»

این وسط یک چیز گذاشته بشود و این را به حضرت یکره.

می‌گوید: «أُتِيَ النَّبِيُّ ص بِصَبِيٍّ يَدْعُو لَهُ وَ لَهُ قَنَازِعُ فَأَبَى أَنْ يَدْعُوَ لَهُ وَ أَمَرَ بِحَلْقِ رَأْسِهِ وَ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِحَلْقِ شَعْرِ الْبَطْنِ.»

البته امر بحلق رأسه احتمالا مراد این نیست که حرام باشد. می‌گوید حضرت گفته اگر می‌خواهی برایش دعا کنم این کار را بکن. نه اینکه کار حرامی است، بعید می‌دانم کسی قائل باشد که این قنازع. البته نهی دارم. قال امیر المؤمنین لا تحلق الصبیان القزع. و القزع یحلق موضعا و یدع موضعا. ولی به احتمال زیاد اینها مکروه است. به هر حال موارد کان یکره اینها را در مثلا باب الاوقات التی یکره فیه.

می‌گوید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَكْرَهُ الذَّبْحَ وَ إِرَاقَةَ الدَّمِ- يَوْمَ الْجُمُعَةِ قَبْلَ الصَّلَاةِ إِلَّا عَنْ ضَرُورَةٍ.»

به نظر می‌رسد اعم است یعنی یکره هم در موارد، موارد استعمالش را که آدم نگاه می‌کند هر دو جورش وجود دارد. اینها ویژگی‌های مورد هست که تعیین می‌کند که یکره به معنای حرمت هست. یکره در کراهت به معنای حرمت هم استعمالات زیاد دارد ولی نیاز، اگر به معنای جامع باشد نیاز به یک توضیحی دارد، همان توضیحاتی که ما در مورد یکره می‌دادیم، بعد یک جوری و الا طبیعی نیست که ما یکره که قطعا هم در موارد کراهت استعمال دارد هم در موارد حرمت استعمال دارد، در مقام بیان اصل زجر اینها را بخواهد به کار برده بشود، و مراد ما از این زجر هم زجر تحریمی باشد بسیار مشکل هست. بالأخره به نظر می‌رسد که این یکره هم شبیه همان یکره دلالت بر کراهت اصطلاحی دارد و در جاهایی که ازش حرمت استفاده می‌شود یک قرائن خارجی باید در کنارش باشد که بتوانیم ازش حرمت استفاده کنیم.

البته احیانا در بعضی موارد ما نمی‌دانیم آنجایی که اصل در مقام زجر نیست، در مقام بیان منهی و منهی عنه علت نهی و امثال اینها هست، چون این اجمال دلیل پیدا می‌کند، چون نمی‌دانیم آن نهی‌ای که این روایت در مقام بیان ویژگی‌های آن نهی هست من جهة المنهی او المنهی عنه أو علة النهی، نهی کراهتی بوده یا نهی تحریمی بوده. حالا دیگر این محصل الکلام فی المقام.

یک نکته‌ای را فقط اینجا من اشاره کنم، شنبه توضیح بدهم.

در کلمۀ لا بأس عرض کردیم ظاهر لا بأس این هست که می‌خواهد بگوید جائز است و نفی حرمت می‌کند. بنابراین اگر مقابلش یک یکره بود دلالت بر حرمت می‌کند.

حاج آقا یک موقعی در کلمۀ لا حرج یک روایتی در لا حرج بود، حاج آقا لا حرج را معنا می‌کردند نفی کفاره. لا بأس در جایی که در مقام بیان حکم وضعی باشد مثلا لا بأس که می‌گوییم یعنی عمل صحیح است. حاج آقا می‌فرمودند که در مورد لا حرج یک روایتی را می‌آوردند که لا حرج در مقام بیان این است که عمل اصلا باطل است، ولی لا حرج به اعتبار اینکه کفاره ندارد. عمل باطل است ولی منشأ کفاره نمی‌شود. این را یک اشاره بهش بکنم چون این مؤثر هست این روایتش را ملاحظه بفرمایید حاج آقا یک موقعی در مورد حد مطاف، حد مطاف یک روایت حلبی دارد توش لا حرج دارد، ایشان می‌خواستند بین روایت حلبی در حد مطاف با روایت یاسین ضریر که روایت حریز که یاسین ضریر در سندش هست یک جوری جمع کنند توش با توجه به کلمۀ لا حرج که می‌فرمودند لا حرج گاهی اوقات در مقام نفی الکفارة به کار می‌رود و منافات با بطلان ندارد. این یک تکۀ کوچکی هست این بحث را ما جلسۀ بعد تمامش می‌کنیم می‌رویم به بحث یصلح و لا یصلح.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد